

جستاری فقهی در مفاد قاعده الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار

فهیمة سادات حسینی^۱

چکیده

هرگاه در مکلف، عملی که ناشی از سوء اختیار وی باشد، صادر شود و به موجب آن عمل، وی ناچار به سرپیچی و امتناع در اوامر و نواهی شارع گردد با عنایت به قاعده عقلی الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار، فعل صادر شده، ارادی و نامشروع بوده و آثار حقوقی و کیفری متناسب با آن مترتب خواهد گشت. باتوجه به اهمیت قاعده مذکور و کاربرد گسترده آن در فقه اسلامی، بررسی مفاد آن ضرورت دارد. از این رو، نوشتار حاضر با عنوان جستاری فقهی در مفاد قاعده الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار با هدف تبیین مفاد قاعده مذکور با روش تحلیلی-توصیفی صورت گرفته است. نگارنده پس در جمع‌آوری اطلاعات به صورت کتابخانه‌ای و تحلیل آن، نتایجی به دست آورد که عبارت است از: پذیرش قاعده عقلی الامتناع بالاختیار در علم کلام سبب مسئول شناخته شدن مکلف در این مسئله است؛ این مبنا زمینه ساز ورود قاعده به مباحث علم اصول مانند تعلق یا عدم تعلق خطاب و عقاب به مکلف در فرض مذکور، اجتماع امر و نهی و تقویت واجب شد؛ تبیین مفاد قاعده در علم کلام و اصول، بیان‌گر ظرفیت این قاعده کلی عقلی برای جریان در ابواب مختلف فقهی است.

واژگان کلیدی: امتناع، اضطرار، اختیار، مکلف، الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار.

^۱ دانش پژوه مقطع کارشناسی ارشد فقه خانواده از کشور افغانستان، مجتمع آموزش عالی بنت‌الهدی، جامعه المصطفی ﷺ العالمیه، قم، ایران.

اختیار و عدم اختیار از جمله مؤلفه‌های مؤثر در تحقق و رفع هرگونه تکلیف و مسئولیت‌های مدنی و شرعی است. در واقع قدرت شرط در اتیان تکلیف است و اگر فعلی مقدر مکلف نباشد به حکم عقل، داخل در محدوده حق الطاعه مولی قرار نمی‌گیرد. شرط وجود اختیار که از ارکان مقوم مفهوم قدرت است در اثر تمام افعال صادر شده از سوی مکلف اعم در عبادات، معاملات و... وجود دارد و امری مسلم نزد فقهاست. بر این اساس، اگر عملی از روی اکراه و اجبار از مکلف صادر شود اثری بر آن مترتب نخواهد شد و مسئولیت‌های حاصل از عمل مرتفع می‌شود. نکته اختلافی در این مسئله آن است که مراد از عدم اختیار چیست. آیا مطلق عدم اختیار مراد است یا عدم اختیاری که خود مکلف از آن نقشی نداشته باشد. برای مثال اگر مکلف با اختیار، خود را در شرایطی قرار دهد که اختیارش سلب شود مثل کسی که با اراده خود شرب خمر نماید، نتیجه شرب خمر، سلب اراده و اختیار در مکلف است. حال اگر وی در چنین حالتی مرتکب عملی مانند قتل، زنا، انعقاد عقد و... شود آیا بر چنین اعمالی اثری مترتب می‌گردد یا نه. آیا عدم اختیار در این مسئله رافع تکلیف است یا نه.

باتوجه به مطالب مذکور می‌توان پی برد که بررسی و تبیین مسئله سلب ارادی اختیار از مسائل مهم و مؤثر در مباحث تحقق تکلیف و رفع آن است. راه حلی که فقه اسلامی در مورد مسئله سلب ارادی اختیار ارائه داده است قاعده الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار می‌باشد. این قاعده از جمله قواعد عقلی مسلم است که در علوم مختلفی مانند علم کلام، علم اصول و علم فقه جریان دارد. برای جریان این قاعده در ابواب مختلف فقهی قبل از بررسی کارکردهای آن باید موارد ذیل بررسی شود: مفاد قاعده چیست. آیا مفاد قاعده در علوم مختلف با هم تفاوت دارد. ارتباط مفاد قاعده در علوم مختلف با یکدیگر چیست. با تتبع در آثار صورت گرفته در این حوزه مشخص می‌شود که تبیین عنوان کلی قاعده به صورت موجز در برخی آثار انعکاس یافته است، اما هیچ تحقیق تفصیلی در خصوص ابعاد مختلف آن یعنی، مفاد، مستندات، گستره، کارکرد و... صورت نگرفته است. چون تبیین قاعده مذکور در فقه اسلامی، پژوهش‌های گسترده و جامعی را می‌طلبد و نوشتار حاضر در قالب مقاله تنظیم شده است، اولین بخش در فهم این قاعده یعنی، مفاد قاعده بررسی می‌شود. بنابراین، ضرورت ایجاب



می‌کند که نوشتار حاضر برای تبیین مفاد الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار با روش تحلیلی-توصیفی و به شیوه کتابخانه‌ای انجام پذیرد. پس در جمع‌آوری اطلاعات و تحلیل و بررسی آن، موارد ذیل حاصل شد:

- مفاد این قاعده را در سه علم کلام، فقه و اصول می‌توان بررسی کرد؛

- باتوجه به مبانی عدلیه در علم کلام، اختیار از ارکان تامه گردیدن علت است. از این رو، تمام افعالی را که انسان انجام می‌دهد، اعم از افعالی که به صورت عادی یا در اثر اضطرار و اکراهی که به سبب سوء اختیار در آن حالت قرار گرفته، از وی صادر گردیده است به وی نسبت می‌دهیم و ایشان را دربرابر آن، مسئول می‌شناسیم. مبنای عقلی قاعده در علم کلام، زمینه ساز حضور این قاعده در دو علم اصول و فقه شده است؛

- در تعلق خطاب به شخصی که با سوء اختیار، قدرت اتیان تکلیف را از خود سلب کرده است دو مبنا وجود دارد که این دو مبنا در علم اصول با دو قول «الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار عقاباً لا خطاباً» و «الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار عقاباً و خطاباً» انعکاس یافته است. باتوجه به اقتضای کلی بودن قاعده، خطاب در مقام قانون‌گذاری به نحوی است که شامل تمام افراد شود و به گروهی خاص تخصیص نیابد. بنابراین، مبنای دوم تأیید می‌شود؛

- اگر شخصی با سوء اختیار، خود را در شرایطی قرار دهد که امر و نهی شارع در خصوص فعل واحد متوجه وی شود به دلیل حکم عقل به دفع اشد محذورین و اتیان اقل القبیحین، وی مأمور به عدم مخالفت با نهی است، اما عاصی بوده و مستحق عقوبت می‌شود؛ زیرا اضطرار وی ناشی از سوء اختیارش است؛

- اگر فردی مقدمه واجب را به سبب سوء اختیار فوت کند، مستحق عقوبت است.

با روشن شدن مفاد قاعده در علم کلام و اصول، این حقیقت روشن می‌شود که این قاعده عقلی را می‌توان به عنوان قاعده فقهی تلقی کرد و در پرتوی آن، احکام عقلی بسیاری را در ابواب مختلف استنتاج کرد.

۲. روش‌شناسی تحقیق

تحقیق حاضر با توجه به عنوان و موضوع آن از نظر هدف کاربردی و روش انجام آن، توصیفی-تحلیلی است. شیوه جمع‌آوری اطلاعات مورد نیاز، روش اسنادی و با استفاده از تحلیل محتواست. از آنجاکه هدف مقاله حاضر، بررسی مفاد قاعده الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار است، پس از تبیین چارچوب مفهومی قاعده، منابع موجود در این موضوع مطالعه شد، اطلاعات مورد نیاز با روش تحلیل محتوا جمع‌آوری شد و پس از تنظیم و طبقه‌بندی در راستای اهداف تحقیق، مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت.

۳. بررسی مفهومی واژگان مرتبط با قاعده

۳-۱. قاعده فقهی

قاعده فقهی، عبارت است از کبرای کلی که در طریق ادله شرعی، ثابت شده و بر مصادیق خود به‌گونه انطباق کلی طبیعی بر افراد خود منطبق می‌شود. (جمعی از مؤلفان، بی‌تا، ۱۶۸/۷) این دستورات کلی فقهی در ابواب مختلف فقه جریان دارد (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱، ۲۳/۱) و اعم در حکم واقعی مانند قاعده لاضرر و لاجرح یا حکم ظاهری قاعده تجاوز و فراغ است (شهابی، ۱۳۳۲، ۶/۱).

۳-۲. امتناع

ریشه این واژه مَنَعَ و معنای مصدری آن، حائل شدن بین شخص و نفوذ اراده‌اش است. (فراهیدی، ۱۴۱۰، ۱۶۳/۲) در واقع در واژه منع، دو طرف وجود دارد: يكسو خواهان و يكسو، خواسته که میان این دو حائلی وجود دارد که مانع الحاق این دو به یکدیگر می‌شود (واسطی، ۱۴۱۴، ۶۳/۱۱). بنابراین، مقصود عرب‌زبان در عبارت مَنَعَهُ، يَمْنَعُهُ، مَنَعًا و مَنَعَهُ فَاَمْتَنَعَ مِنْهُ این است که او را در چیزی منع کرد (میان فرد و تحقق اراده‌اش در مورد وصول شیء حائل ایجاد کرد). پس وی در آن شیء امتناع کرد (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۳۴۳/۸). باین بیان روشن می‌شود که وقتی این ریشه در باب افتعال قرار می‌گیرد قائل در صدد بیان اینکه مانع چه کسی است و یا چگونه ایجاد شده است، نیست بلکه فقط می‌خواهد نتیجه تحقق حائل میان شخص و خواسته‌اش را که همان عدم قدرت در اتیان مرادش است را (حمیری، ۱۴۲۰، ۶۳۹۳/۹) بیان کند.

۳-۳. اختیار

خَیْر ریشه واژه اختیار و در اصل به معنای عطف و میل طبع به سوی چیزی است. مشتقات این واژه با حفظ این معنا، معانی خاص به خود گرفته‌اند. برای مثال لغت شناسان واژه خیر را خلاف شر معنا کرده‌اند (حمیری، ۱۴۲۰، ۱۹۶۳/۳)؛ زیرا طبع هر فردی به سوی آن متمایل است (ابوالحسین، ۱۴۰۴، ۲۳۲/۲). از این رو هر چند که لغت شناسان برای اختیار، معانی مانند اصطفاء (جوهری، ۱۴۱۰، ۶۵۲/۲؛ سعدی، ۱۴۰۸، ص ۱۲۵)، ایثار و تفضیل يك شیء بر شیء دیگر را بیان کرده‌اند (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۶، ۳۱۱/۱)، اما با توجه به نکته یاد شده می‌توان گفت که اختیار، مصدر باب افتعال به معنای تمایل علاقه به سوی شیء و تمایل اراده به سوی آن شیء و صدور فعل براساس این حالت در انسان است که به چنین فاعلی، فاعل مختار در مقابل فاعل مکره یا فاعل مجبور گویند. در واقع چنین فاعلی نسبت به صدور و عدم صدور فعل، حالت سویه دارد که با اختیار خود یکی از دو سو را برمی‌گزیند.

۳-۴. اراده

از اراده، تعریف دقیقی در فقه ارائه نشده است، اما این لفظ از معانی مختلفی مانند اختیار، مشیت، قصد معنا، رضایت و طیب نفس، نیت و داعی بر صدور یا عدم صدور فعل و... استعمال شده است. (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۳، ۳۴۰/۸) میان لفظ مذکور و معانی یاد شده تفاوت‌هایی وجود دارد. براین اساس نمی‌توان معنای اراده را مساوی با معنای این واژگان دانست. برای تبیین بحث، برخی از موارد در ذیل بیان می‌شود:

- تفاوت اراده و اختیار: رابطه این دو واژه، عموم و خصوص مطلق است. بدین معنا که در معنای اختیار، معنای اراده نهفته است و عکس این قضیه همیشه صحیح نیست؛ زیرا چه بسا فرد به دلیل اضطرار یا اکراه، اراده شیء را کند که با فرض استقرار اضطرار یا اکراه، اختیار منتفی است (العسکری، ۱۴۱۲، ۲۸/۱)؛

- تفاوت اراده و مشیت: اراده، اخص از مشیت است؛ زیرا مشیت، ابتدای عزم است و چه بسا آدمی شیء را بخواهد، اما به دلیل مانع عقلی یا شرعی، آن را اراده نکند (العسکری، ۱۴۱۲، ۳۵/۱)؛

- تفاوت اراده و قصد معنا: قصد معنا، اراده لحاظ کلام درمعنای حقیقی یا مجازی است. بنابراین، در جنس قول است، ولی اراده در تمام افعال آدمی اعم از اقوال و غیر آن جاری است (العسکری، ۱۴۱۲، ۳۵/۱)؛

- تفاوت اراده و رضایت: اراده، حالتی است که قبل از صدور متعلق خود وجود دارد و حین صدور یا بعد از آن متعلق، انسان نسبت به آن متعلق حالت رضایت را دارد (العسکری، ۱۴۱۲، ۳۴/۱)؛

- تفاوت اراده و نیت: نیت، هم بر فعل و هم بر داعی و غایت آن اطلاق می‌شود و بدین جهت با اراده متفاوت است (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۳، ۳۴۳/۸).

در عرصه حقوق اسلامی، اراده به دو صورت نمایان‌گر می‌شود: (۱) اراده باطنی (واقعی یا حقیقی): ناظر به تمام فعل و انفعالات شخص نسبت به امر خارجی است؛ (۲) اراده انشایی (خارجی یا اعلامی): اعلام امر درونی در عالم خارج به عنوان حقیقت خارجی است (قنبری، ۱۳۷۲، ص ۵۶). در فقه امامیه با توجه به حاکمیت قاعده فقهی العقود تابعه للقصود (محقق حلی، ۱۳۸۷، ۲۱۱/۳؛ محقق کرکی، ۱۴۱۴، ۲۵۱/۸) و اعتبار نیت (شیخ طوسی، ۱۴۰۷، ۵۱۰/۱؛ ابن براج، ۱۴۰۶، ۳۰۳/۲) و همچنین بعضی از فروعات در باب اقرار، نظریه اراده باطنی، قوی‌تر به نظر می‌رسد (نجفی، ۱۴۰۴، ۳۷/۳۱). باین حال بعضی از نویسندگان با تذکر این نکته که بحث از اراده ظاهری و باطنی مربوط به عالم اثبات است و نه عالم ثبوت، نظریه اراده ظاهری را ترجیح داده‌اند (قنواتی و همکاران، ۱۳۷۹، ۲۵۰/۱).

نظر ارجح در این خصوص، مبنای نخست است؛ زیرا اراده ظاهری، اعتبار خود را از اراده باطنی می‌گیرد و تا زمانی ارزش دارد که این ارتباط و پیوند برقرار باشد و تا پیش از انعقاد عقد، هرگاه این ارتباط و پیوند قطع شد اراده ظاهری نیز ارزش خود را از دست می‌دهد. بنابراین، این امر نشانگر آن است که سازنده اصلی عمل حقوقی، اراده (قصد و رضا) درونی است و اعتبار و ارزش اراده ظاهری به دلیل کشف در اراده باطنی است. (بیگدلی و مالکی، ۱۳۹۱، ص ۹۶)

۳-۵. اکراه

اکراه از ماده کره است. اصل این ریشه به معنای امری خلاف رضایت و محبت است. (ابوالحسین، ۱۴۰۴، ۱۷۲/۵) لفظ اکراه که در باب افعال و در مصادر متعدی است به معنای واداشتن شخصی به انجام کاری است که برای وی ناخوشایند است، البته این اجبار و واداشتن باید مقرون به قهر و جبر باشد (محقق داماد، ۱۴۰۶، ۹۲/۴). این کلمه از کلماتی است که معنای لغوی آن با مفهوم اصطلاحی اش چندان تفاوتی ندارد. صرف نظر از قیود، شرایط و اوصافی که فقها برای اکراه و تحقق آن بر شمرده اند معنای اصطلاحی این کلمه نزد فقها همان معنا و مفهوم مورد نظر اهل لغت است (محقق داماد، ۱۴۰۶، ۹۳/۴). شرایط تحقق اکراه عبارت است از: الف) شخص مکروه، قادر بر اعمال تهدیدی که داده است، باشد؛ ب) شخص مکروه، ظن قوی داشته باشد که شخص مکروه، تهدید خویش را در صورت نافرمانی اجرا می کند؛ ج) تهدید، ضرر جدی به مکروه یا اقارب وی مانند پدر، فرزند و... به حساب آید (شیخ طوسی، ۱۳۸۷، ۵۱/۵؛ د) مکروه، قدرت دفع تهدیدات را نداشته باشد (محقق داماد، بی تا، ص ۴۰۱؛ ه) تهدید مشروع نباشد (حکیم، بی تا، ص ۱۹۰). حال اگر این شرایط محقق شود عقاب به سبب اکراه، مرتفع می شود؛ زیرا این امر، قدر متیقن در مفاد ادله قاعده اکراه است (سیفی مازندرانی، ۱۴۲۵، ۱۶۵/۳) و حتی برخی بر این مسئله ادعای اجماع نموده اند (مراغی، ۱۴۱۷، ۷۰۴/۲). اختلاف آرای فقها در این است که آیا به موجب این قاعده، آثار وضعی مانند صحت، بطلان، مانعیت، شرطیت، ملکیت، زوجیت، نقل، انتقال و... رفع می شود یا نه. قول مشهور در این خصوص، عدم نفوذ معاملات مکروه است (سیفی مازندرانی، ۱۴۲۵، ۱۶۴/۳).

۳-۶. اجبار

ریشه این واژه به معنای بیان امری از جنس عظمت، علو و استقامت است (ابوالحسین، ۱۴۰۴، ۵۰۱/۱) که در صدد اصلاح امور با قدرت و قوت است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۱۸۳). این ریشه وقتی به باب افعال می رود به معنای آن است که وجودی، وجود دیگر را بر امری وادار کند به گونه ای که اختیار وی سلب شود. بنابراین، برخی اختیار را به معنای عدم اجبار دانسته اند (سبزواری، ۱۴۱۳، ۱۱/۲۶).

به همین دلیل به گروهی از مسلمانان که اعتقاد به مسلوب‌الاختیار بودن انسان دارند و تمام افعال صادر شده از وی را منسوب به خداوند می‌دانند، مجبره گویند (مشکینی، بی تا، ص ۴۷۲).

در اصطلاح شرع نیز همین معنا جریان دارد. (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۳، ۱۳۴/۵) اجبار در صورتی محقق می‌شود که کسی از طرف دیگری، وادار به انجام فعل زیان بار شود و اجبار در اثر تهدیدی انجام گیرد که عادتاً قابل تحمل نباشد؛ زیرا تنها در این صورت است که می‌توان گفت که مکره، کاری برخلاف متعارف انجام نداده و مرتکب تقصیر نشده است (طاهری، ۱۴۱۸، ۳۶۶/۲). پس حقیقت اجبار، سلب قدرت، اختیار و قصد انجام فعل است (سیفی مازندرانی، ۱۴۲۵، ۱۶۱/۳). از این رو اگر درجه تأثیر اجبارکننده چنان باشد که بتوان وی را سبب قوی‌تر برشمرد، شخص مباشر در چنین صورتی، مسئولیتی نخواهد داشت؛ زیرا تهدید یا اکراه مادی در حکم قوه قاهره است و رابطه علیت بین فعل مباشر و ورود ضرر را قطع می‌کند (نجفی، ۱۴۰۴، ۵۷/۳۷). بنابراین، هیچ عقوبت دنیوی یا اخروی بر فعل شخص مجبور مترتب نمی‌گردد (مکارم شیرازی، ۱۴۱۸، ص ۴۰).

۳-۷. جمع بندی

باتوجه به تعریف قاعده فقهی، می‌توان قاعده عقلی الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار را قاعده‌ای فقهی دانست؛ زیرا کبرای کلی است که با دلیل شرعی، ثابت شده و بر مصادیق خود در ابواب مختلف فقه جریان دارد. براساس تعاریف واژگان قاعده مذکور، اگر میان شخص و امر یا نهی شارع، مانعی اعم از مانع عقلی، شرعی و قانونی تحقق یابد که وی نتواند دستور شارع را امتثال کند و این تحقق مانع، به علت سوء اختیار و منسوب به وی باشد هرچند که فرد مکره یا مضطر به عدم اتیان دستور خداوند شود این اکراه و اضطرار سبب رفع تکلیف نشده و علاوه بر استحقاق عقوبت، آثاری را به دنبال دارد.

۴. مفاد قاعده الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار

باتتبع قاعده مذکور در منابع اسلامی این نتیجه به دست می‌آید که علمای علوم کلام، اصول و فقه، این قاعده را به عنوان یک قاعده مسلم عقلی پذیرفته‌اند.

۱-۴. مفاد قاعده الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار در علم کلام

۱-۴-۱. پاسخ به مبنای قائلین به جبر

پیروان مسلک جبریه بر این باورند که هرگاه علت امری تامه گردد تحقق آن امر بالضرورة واجب می شود؛ زیرا عدم تحقق معلول بعد از تامه بودن علت آن، امری محال است. بنابراین، تمام افعالی که از انسان در عالم خارج صادر شده است حاکی از تامه شدن علت آن افعال است. براین اساس، صدور افعال انسان، امری غیراختیاری بوده و انسان موجودی مجبور است. (استرآبادی، ۱۳۸۲، ۴۲۲/۳) در پاسخ به ایشان می توان گفت که اصل سخن محال بودن تخلف صدور فعل بعد از تامه شدن علت آن، قابل قبول است، اما مبنای مطرح در توجیه این مدعا اشکال دارد. بدین توضیح که یکی از ارکان تامه گردیدن علت، اختیار است (صنقور، ۱۴۲۸/۱، ۳۲۰) و وجوبی که به سبب اختیار، علت صدور فعل می شود وجوب لاحق است نه وجوب ذاتی فعل (محمدی گیلانی، ۱۴۲۱، ص ۴۶). بنابراین، چنین وجوب و امتناعی با اختیار انسان تنافی ندارد بلکه در لزوم آن است (خویی، ۱۴۲۸، ۳۴۵/۱). این مسئله بر تمام افعال صادرشده از انسان اعم از بدون واسطه یا با واسطه جریان دارد. برای مثال اگر کسی سببی را ایجاد کند (ستونی را از زیر سقفی بکشد و در اثر فروریختن سقف، خسارات مادی و جانی به دیگری وارد کند) این خسارات منسوب به اراده وی است (شعرانی، ۱۳۷۶، ص ۴۴۱). این مبنای کلامی زمینه ساز حضور قاعده مذکور از دو علم فقه و اصول بوده است.

۱-۴-۲. امکان تکلیف به غیر مقدر

کاربرد دیگر این قاعده در علم کلام در مورد مسئله امکان تکلیف به غیر مقدر است. در این مورد دو مبنا میان متکلمین وجود دارد: الف) تکلیف به غیر مقدر در صورتی که خود شخص قدرتش را نسبت به انجام تکلیف ازین برده باشد، جایز است؛ زیرا در صورت عدم پذیرش این سخن باید ملتزم به تعلق خطاب تکلیفی به اطاعت کنندگان او امر الهی شد؛ ب) هرگاه شخص، عاجز در عمل شود و قدرتش را از دست دهد خواه این امر اختیاراً محقق شود یا غیر اختیاری، خطاب تکلیف به وی صحیح نیست؛ زیرا خطاب به غیر، لغوشدنی است هر چند که عقاب وی ثابت است؛ زیرا امتناع اختیاری، منافاتی با

اختیار ندارد (سبحانی تبریزی، بی تا، ۴۴/۳). نتیجه این دو مبنا در علم اصول، دو قول «الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار عقاباً و خطاباً» و «الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار عقاباً و خطاباً» است.

۴-۳. مفاد قاعده الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار در علم اصول

مفهوم قاعده الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار یا قاعده عدم معذوریت شخص مضطر به اختیار خود (مرکز اطلاعات و مدارك اسلامی، ۱۳۸۹، ص ۶۰۸) در مباحث اصولی عبارت است از: «هرگاه مکلف، فعلی را از ابتدا تحت اختیار خویش انجام داد و بعد از صدور فعل، آن فعل از اختیار وی خارج و به آوردن مانند آن، مضطر و مجبور شود آن فعل به وی نسبت داده شده و عقاب ناشی در آن متوجه وی است» (نجفی دولت آبادی، بی تا، ۱۵۸/۲). اصولیون بر این اعتقادند که این اضطرار با مسئول بودن وی از نظر عقل و شرع منافات ندارد؛ یعنی اگر اساس و ریشه اضطرار مکلف، سوء اختیارش باشد این امر موجب معذوریتش نمی شود و همچنان مسئولیت عدم انجام تکلیف خویش را برعهده دارد (مرکز اطلاعات و مدارك اسلامی، ۱۳۸۹، ص ۶۰۸). برای آنکه فعلی اختیاری محسوب شود، استناد فعل مذکور به يك مقدمه اختیاری کافی است هرچند فعل یا ترك آن، پس از وجود آن مقدمه ضرورت یابد. بنابراین، چنین ضرورتی به اتصاف آن فعل به اختیاری بودن ضرری وارد نمی کند (همدانی، ۱۴۱۶، ۱۷۵/۲). نکته مهم در منجزیت تکلیف، قدرت و اختیار اولیه است نه بقای این قدرت و اختیار (حسینی روحانی، ۱۴۱۲، ۱۸۲/۹).

۵. مهمترین مباحث اصولی که قاعده الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار در آن جریان دارد

۱-۵. سقوط یا عدم سقوط خطاب شارع

در این مورد دیدگاه‌های ذیل مطرح است:

- عدم سقوط خطاب و عقاب: در فرض مذکور هرچند که فرد هنگام صدور فعل حرام، اختیاری ندارد، اما چون با اختیار، خود را در این حالت قرار داده است خطاب ساقط نیست. این قول به محقق قمی (ره) نسبت داده شده است. (نجفی دولت آبادی، بی تا، ۱۵۷/۲)؛

- سقوط خطاب و عقاب: شخص وقتی با سوء اختیار، مانعی در مسیر اتیان اوامر الهی ایجاد می‌کند هم خطاب و هم عقاب در وی رفع می‌شود. دلیل آن است که در اول امر که اختیار از صدور فعل دارد، هم عقاب دارد و هم خطاب، اما بعد از آنکه مضطر به صدور فعل حرام شد خطاب آن ساقط است؛ زیرا این خطاب، لغو صرف است. دلیل لغویت خطاب، امر و نهی برای ایجاد داعی است در جایی که ممکن باشد، اگر ممکن نشد امر و نهی بی‌فایده است. عقاب نیز عقلاً قبیح است؛ زیرا عقاب در مقابل عمل غیر مقدور است (نجفی دولت‌آبادی، بی‌تا، ۱۵۷/۲)؛

- سقوط خطاب و عدم سقوط عقاب: دلیل سقوط خطاب همان است که در قسمت قبل گذشت، اما دلیل عدم سقوط عقاب آن است که عملی را که انسان خودش به اختیار خودش سبب می‌شود هر چند بعداً اختیار از وی سلب شود و مضطر به انجام آن فعل محرم گردد عقل بر عقاب آن مانعی نمی‌بیند و آنجا که عقاب ندارد جایی است که در اول به اختیار خود مکلف نباشد و بدون اختیار باشد. هر فعلی را که انسان به جا می‌آورد و مقدور آن باشد بلاواسطه یا مع‌الواسطه در اوامر و نواهی آن فعل مورد تکلیف واقع می‌شود مثل وارد شدن در خانه غصبی چون از اول قدرت باواسطه از آن داشته است که اصلاً داخل نشود، از این جهت عقاب آن بر مکلف هست هر چند آن افعال را بعداً به اضطرار به جا می‌آورد، پس امتناع از روی اختیار، منافاتی با عقاب ندارد، ولی منافات با خطاب دارد و خطاب بر او ساقط است (نجفی دولت‌آبادی، بی‌تا، ۱۵۷/۲)؛

- عدم سقوط خطاب و عقاب: قاعده الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار، قاعده‌ای است برای بیان صحت عقوبت بندگان زمانی که ایشان، خود را از روی عمد و علم در مخالفت مولی قرار دهند و این قاعده، ناظر بر مسئله صحت یا عدم صحت خطاب نیست (موسوی خمینی، ۱۴۱۸، ۳۹/۱)، اما از آنجا که این قاعده، قاعده‌ای عقلی است کلی می‌باشد و اقتضای قاعده کلی خطاب در مقام قانون‌گذاری آن است که شامل تمام افراد شود و خطاب شخصی نگردد و به گروه خاصی تخصیص نیابد (موسوی خمینی، ۱۴۱۸، ۴۵۳/۳).

در میان اقوال مطرح شده، قول اخیر مورد قبول نوشتار حاضر است. این نظریه که بر مبنای نظریه خطابات قانونی یا عدم انحلال خطابات قانونی بیان شد بر مبنای ذیل استوار است: خصوصیات افراد مکلفین، دخیل در غرض قانون‌گذار نیست؛ اوامر شرعی قانونی به طبیعت تعلق می‌گیرد و طبیعت آینه افراد نیست؛ تراحمات واقع میان افراد طبیعت‌ها در نفس ادله تشریح احکام ملحوظ نیست و حکم شرعی دومرتبه بیش ندارد؛ یکی انشائیت و دیگری فعلیت؛ حکم فعلی حکمی است که به مرحله اعلان رسیده و مخصصات و مقیدات و وقت اجرای آن فرارسیده است؛ قدرت در فعلیت خطابات قانونی شرط نیست، قدرت در فعلیت خطابات شخصی شرط است؛ قدرت در اعطای ثواب یا توبیخ و عقاب شرط است؛ خطاب فعلی بعث مولوی است؛ بعث مولا در انبعاث مکلف جداناپذیر است؛ اراده مولوی در قانون‌گذاری اراده جعل قانون است نه اراده بعث؛ خطابات قانونی شرعی شامل افرادی که انبعاث ندارند نیز می‌شود مثل کافران، عاصیان، غافلان، جاهلان، ساهیان و مانند آنها؛ خطابات قانونی به لحاظ متعلقاتشان مثل نماز، روزه، جهاد و دیگر افعالی که وجوب به آنها تعلق پذیرفته است، تعدد و تکرر دارند، ولی هریک از این تکالیف به بحاظ افراد مکلفین انحلال نمی‌پذیرند؛ یعنی تکرر به لحاظ متعلقات شاهد بر تکرر به لحاظ افراد نیست، خطابات قانونی عرفی به لحاظ افراد، انحلال نمی‌پذیرند؛ اخبار و حکایت نزد عرف به لحاظ موضوع انحلال می‌پذیرند؛ در صحت خطابات قانونی شرعی، نظر عرف و عقلا ملاک است؛ عرف و عقل گویند که در بعث قانونی، انبعاث همه مکلفین معتبر نیست.

تمام آنچه در مورد خطابات قانونی گفته شد با توجه به قوانین عرفی و رویه عقلایی میان سلاطین و موالی در سویی و رعایا و عبید در سوی دیگر است و چون احکام شرعی مشتمل بر زجر و بعث بوده و احتجاج امر عقلایی است، پس شارع ناچار در مورد احتجاج باید روش عرفی را ببیماید (فاضل و قائمی، ۱۳۹۸، ص ۱۳۴، به نقل از موسوی خمینی، ۱۴۲۳، ۱/۶۰-۴۴۰؛ موسوی خمینی، ۱۴۱۵، ۲/۳۰).

۲-۵. اجتماع امر و نهی

یکی از مباحث علم اصول، مبحث اجتماع امر و نهی است. گاه مکلف در شرایطی قرار می‌گیرد که دو خطاب امر و نهی، نسبت به فعل واحد صادر شده از وی تعلق می‌گیرد. برای مثال شخصی با سوء اختیار

خویش، وارد زمین غصبی شده و درصدد خروج از آن است. مسئله خروج از دو حیث قابل بررسی است: یکی امر به خروج از زمین غصبی به دلیل تحقق عنوان غصب وجود دارد و دیگری، نهی از خروج وجود دارد؛ زیرا خروج از راه قدم برداشتن در ملک دیگری است. در این مسئله اقوال مختلفی وجود دارد که قول مختار عبارت است از: «به دلیل حکم عقل به دفع اشد محذورین و اتیان اقل القبیحین، وی مأمور به خروج از زمین غصبی است، اما عاصی و مستحق عقوبت؛ زیرا اضطرار وی ناشی از سوء اختیارش بوده است. این قول مرکب از اموری است که در ذیل این موارد به همراه ادله آن بیان می‌شود:

- وجوب خروج از زمین غصبی، واجب عقلی است (موسوی خمینی، ۱۴۱۵، ۱۴۴/۲)؛ یعنی عقل به طور مستقل در مواردی این چنینی، حکم به وجوب خروج و تخلص می‌دهد؛ زیرا عقل به تنهایی حکم می‌کند که یگانه راه برای رهایی از مانند این مسائل (مواجهه با دو محذور که شدت محذوریت یکی بیش از دیگری است) ارتکاب اقل محذورین می‌باشد (سبحانی تبریزی، ۱۴۲۴، ۲/۲۵۰). همچنین در این مورد نمی‌توان قائل به وجوب شرعی خروج از زمین غصبی شد؛ زیرا وجوب شرعی خروج، یا وجوب نفسی است و یا غیری که هردو از مسئله مورد نظر منتفی است. بدین توضیح که برای اثبات وجوب نفسی نیاز به مثبتی از شرع که دال بر وجوب عنوان خروج از زمین مغضوب باشد، است که در مانحن فیه مفقود است و آنچه در شرع آمده است دال بر منع تصرف در مال غصبی می‌باشد که ارتباطی به حکم خروج از آن ندارد. وجوب غیری خروج نیز فرع بر تلازم حرمت شیء با ضد عام آن است که در مثال مطرح شده باید در حرمت غصب، حکم به وجوب ترك آن در ابتدا و سپس خروج در ملك غصبی که مقدمه برای تحقق عنوان ترك غصب است، داده شود. این توجیه نیز صحیح نیست؛ زیرا میان حرمت شیء و وجوب ترك آن دلالتی وجود ندارد تا به واسطه آن وجوب مقدمه‌اش اثبات شود (سبحانی تبریزی، ۱۴۲۴، ۲/۲۵۱)؛

- هرچند که خطاب نهی همچنان پابرجاست، اما به سبب حکم عقل به ارتکاب اقل المحذورین فعلیت نمی‌یابد؛

هرچند که نهی سابق، ساقط می‌شود، اما اثر آن که عقاب است، باقی می‌ماند؛ زیرا قدرت که شرط در ثبوت تکلیف است در ظرف صحت عقوبت برای تصرف در ملك غصبی هنگام خروج، موجود است هرچند در حین عمل وجود ندارد، پس برای استقرار ملاک و عقوبت امتناع اختیاری منافاتی با اختیار ندارد. برای صحت عقوبت، اتمام حجت کافی است هرچند که قبل در عمل باشد (سبحانی تبریزی، ۱۴۲۴، ۲/۲۵۱).

۳-۵. تقویت واجب

یکی از کاربردهای قاعده مذکور در علم اصول، مبحث تقویت مقدمه واجب است. (حسینی شاهرودی، ۱۴۰۲، ۱/۲۵) هرگاه امری بر انسان واجب شود اتیان مقدمات آن در باب وابسته بودن اصل انجام واجب به تحقق آن مقدمات، واجب می‌شود. حال گاه مکلف با سوء اختیار خود این مقدمات را فراهم نمی‌کند و در نتیجه قادر به انجام واجب نخواهد بود. برای مثال می‌توان به مسئله ازدست دادن استطاعت شرعی به سبب سوء اختیار مستطیع اشاره کرد: ازسویی، وجوب حج بر وی تکلیف به مالبطاق بوده و نهی در اتیان تکالیف این چنینی شده است و ازسوی دیگر، چون فوت مقدمه به سبب سوء اختیار بوده، وی به جهت عدم اتیان آن به حکم عقل، مستحق عقوبت است (میرسجادی، ۱۳۷۹، ۲/۳۰۷).

برخی در مقام مناقشه فرموده‌اند: «برای جریان قاعده از مسئله امتناع فعل واجب، باید تکلیف منجز و فعلیت محقق گردد به درجه‌ای که بتوان به جهت مخالفت با آن، فرد را مستحق عقوبت دانست. بنابراین، وقتی امری بر مکلف فعلیت نیافته است، نمی‌توان فرد را مستحق عقاب دانست؛ زیرا این قاعده، قاعده‌ای عقلی بوده و مانند قاعده شرعی نمی‌توان به اطلاقش تمسک جست تا با آن بتوان عقاب را در موارد این چنینی ثابت کرد». (حلی، ۱۴۳۲، ۲/۱۱۶) در جواب می‌توان گفت که عقل، میان مخالفت تکلیف فعلی و تقویت مقدمه‌ای که تکلیف منوط به آن است، تفاوتی قائل نیست. بنابراین، اگر تکلیفی را به دلیل عدم قدرت ترك کند، اگر عدم قدرت به سبب سوء اختیارش باشد، مستحق

عقاب است. در واقع در موارد این چنینی، ملاک از ظرف، خود تام بوده و مقدمه، شرط تحقق این ملاک است (خویی، ۱۴۲۸، ۱۸۷/۲).

نکته قابل تأمل دیگر آن است که میان تعلم احکام قبل از تکلیف و سایر مقدمات مفوته تفاوتی وجود ندارد و قاعده در هردو جریان دارد؛ زیرا هردوی آنها برای حفظ اقامه واجب در زمانش می باشد و ملاک آنها واحد است. (حسینی شاهرودی، ۱۳۸۵، ۲۸۱/۱) برای تبیین هرچه بیشتر امر، به مسئله قدرت پرداخته می شود. شرطیت قدرت از صدور فعل به دو صورت متصور است: یکی اینکه فعل بدون قدرت، دارای مصلحت کامل از همه جهات است. به این قسم از قدرت، قدرت عقلیه گفته می شود مانند تهیه بلیط برای رفتن به عربستان برای حج و... دیگر اینکه قدرت در اتصاف فعل به مصلحت دخیل است مانند قدرت از اتیان حج که غیرمستطیع، چنان چه حج انجام دهد حج وی کفایت از حجه الاسلام نمی کند. این قسم نیز قدرت شرعیه نامیده می شود که خود بر سه قسم است:

- قسم نخست: این قسم، هر زمان که حاصل آید، کافی است تا موجب اتصاف واجب به صفت مصلحت در ظرف زمان واجب شود؛ مانند یادگیری احکام نماز قبل از رسیدن وقت وجوب آن، حفظ آب وضو برای اتمام نماز (بحرانی، ۱۴۰۵، ۲۵۵/۴).

- قسم دوم: وجود قدرت در زمان وجوب، قبل از زمان واجب، موجب اتصاف واجب به صفت مصلحت در ظرف زمانش شود مانند حصول استطاعت قبل از آمدن ایام حج، عدم مسافرت برای اتمام امر به روزه و...؛

- قسم آخر: قدرت در زمان واجب، موجب اتصاف واجب به صفت مصلحت در آن ظرف می شود مانند طهارت مائیه و ترابیه در وقت وجوب نماز (حسینی شاهرودی، ۱۴۰۲، ۲۵/۱).

در قدرت عقلیه که مصلحت تامه در ظرف واجب، موجود است حفظ قدرت بر مکلف واجب است و اگر به سوء اختیار، قدرت خویش را از دست بدهد به استناد قاعده الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار عقاب خواهد گشت. حکم قسم اول قدرت شرعیه نیز مانند قدرت عقلیه است. بنابراین، بر فرد واجب است تا مقدمات مفوته را تهیه کند نه به دلیل وجوب فعلی آن بلکه به دلیل استناد عدم قدرت بر اتیان

امر به نماز به سبب سوء اختیار شخص (عدم تعلم احکام آن) و جریان قاعده الامتناع بالاختر لاینافی الاختیار. (نجفی، ۱۴۰۴، ۲۲۷/۵) در قسم دوم هر چند فرد قادر است تا این مقدمه را برای تحقق خطاب به وی محقق سازد، اما مأمور به چنین امری نیست و می‌تواند از آن سر باز زند مانند آنکه تمام اموال خویش را قبل از مستطیع شدن، ببخشد و... (بهبهانی، ۱۴۰۵، ۱۴۶/۱). تحصیل و تحفظ بر قسم آخر نیز مانند قسم دوم واجب نیست هر چند برخی نیز قائل به وجوب تحفظ آن و عقاب در صورت عدم تحفظ آن شده‌اند؛ زیرا عقل، تفاوتی بین فرض مذکور و فرض بعد از دخول وقت واجب نمی‌بیند، اما در وقت دخول واجب، حفظ آن واجب است و ضایع کردن آن از روی سوء اختیار موجب عقاب می‌گردد (حسینی شاهرودی، ۱۴۰۲، ۲۵/۱).

۴-۵. مفاد قاعده الامتناع بالاختر لاینافی الاختیار در علم فقه

روشن شدن مفهوم و جایگاه این قاعده عقلی در علم اصول، این حقیقت را روشن می‌کند که می‌توان با به‌کارگیری این قاعده، احکام عقلی بسیاری را استنتاج و استنباط نمود و با توجه به تعریفی که در قاعده فقهی ارائه شد مبنی بر اینکه قاعده فقهی، حکمی شرعی، کلی و انطباق پذیر با مصادیق است و در اثبات حکم مصادیق می‌توان بدان استناد کرد، می‌توان گفت که نتیجه نهایی این قاعده عقلی که از علم کلام وارد علم اصول شده است، قاعده فقهی است که در ابواب مختلف فقه اسلامی از مصادیق مختلف منطبق می‌شود. با تکیه بر این قاعده فقهی می‌توان ادعا کرد که سبب‌سازی برای غیرممکن ساختن امتثال در شارع، حرام و مسبب، مستحق عقوبت است و بر این نوع ترك امتثال، لوازم مدنی و کیفری خاصی مترتب خواهد شد. قاعده مذکور، قاعده‌ای عام بوده که در ابواب مختلف فقه و حقوق جریان دارد. بر اساس مطالب فوق، قاعده الامتناع بالاختر لاینافی الاختیار اثبات‌کننده يك قاعده اصولی است که با استنباط احکام شرعی و قاعده فقهی قرار می‌گیرد و جایگاه آن مبحث ملزومات عقلی است.

۶. نتیجه‌گیری

هرگاه دستوری اعم از امر یا نهی از سوی شارع مقدس صادر شد مکلف موظف به اتیان است. حال گاه امری مانع در امتثال می‌گردد و قدرت مکلف را از وی سلب می‌کند و وی را عاجز نسبت به انجام تکلیف قرار می‌دهد. این مسئله دو فرض دارد: یکی عجز حاصل شده ناشی از امری خارجی، غیر از سوء اختیار مکلف است؛ دوم، عجز حاصل شده ناشی از سوء اختیار مکلف است. حالت نخست، رافع تکلیف بوده و عدم امتثال، عقابی را در پی نخواهد داشت، اما حالت دوم چون مستند و منسوب به رفتارهای سوء مکلف و اراده وی است این اضطرار و عجز مانع از تحقق استحقاق عقاب و منجزیت تکلیف نمی‌شود؛ زیرا منافاتی با شرطیت قدرت که از شرایط منجزیت است، نیست؛ زیرا الامتناع بالاختر لاینافی الاختیار به موجب این قاعده عقلی که از مبانی مهم علم کلام است امتناعی که به سبب سوء اختیار حاصل شود منافاتی با اختیار ندارد و همان طور که فرد در حالت اختیار، مسئول شناخته می‌شود در حالت اضطراری که ناشی از سوء اختیار باشد نیز مسئول است. این مبنا در علم کلام در پاسخ به شبهات جبریون مبنی بر غیر اختیاری بودن صدور افعال و مجبور بودن انسان، مورد استفاده قرار گرفته و انتساب افعال به انسان و مسئول بودن وی در برابر اعمال اختیاری وی را ثابت می‌کند.

در مسئله مورد نظر، یکی از مباحث مهم، امکان تکلیف به غیر مقدور است که باتوجه به کلی بودن قاعده و اقتضای کلی بودن قاعده، شمولیت آن است، امکان تکلیف به غیر مقدور در مسئله مورد نظر ممکن است. بنابراین، هم خطاب و هم عقاب شارع در این فرض به مکلف تعلق می‌گیرد. از جمله کاربردهای دیگر قاعده در علم اصول، تفویض مقدمه واجب به سبب سوء اختیار است که سبب استحقاق عقوبت مکلف می‌گردد. همچنین اگر مکلفی خود را با سوء اختیار در شرایطی قرار دهد که متعلق امر و نهی شارع قرار گیرد وی ملزم به عدم مخالفت با نهی به دلیل حکم عقل به رجحان انجام فعل با قبح کمتر است، اما این امر رفع‌کننده استحقاق عقوبت وی نخواهد بود. با روشن شدن مفاد قاعده از دو علم کلام و اصول می‌توان این قاعده عقلی را قاعده‌ای عام فقهی دانست که در ابواب

مختلف جریان می‌یابد و مکلف را در فروزی که با سوء اختیار خویش، سبب‌سازی برای امتناع از تکلیف کرده است، مسئول شناخته و احکامی را بر وی مترتب می‌کند.

فهرست منابع

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴). لسان العرب. بیروت: دار صادر.
۲. ابوالحسین، احمد بن فارس بن زکریا (۱۴۰۴). معجم مقاییس اللغة. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.
۳. استرآبادی، محمد جعفر (۱۳۸۲). البراهین القاطعه فی شرح تجرید العقائد الساطعه. قم: مکتب الأعلام الاسلامی.
۴. بحرانی، آل عصفور، و یوسف بن احمد بن ابراهیم (۱۴۰۵). الحدائق الناضره فی احکام العتره الطاهره. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۵. بیگدلی، سعید، و مالکی، اعظم (۱۳۹۱). جایگاه اراده ظاهری و باطنی در فقه و حقوق موضوعه. نشریه حقوقی دادگستری، شماره ۸۰، ۸۷-۱۱۸.
۶. جمعی از مؤلفان (بی تا)، نشریه فقه اهل بیت علیهم السلام قم: مؤسسه دایره‌المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام.
۷. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۱۰). الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیه. بیروت: دار العلم للملایین.
۸. حسینی شاهرودی، سید محمود (۱۳۸۵). نتایج الأفكار فی الاصول. قم: آل مرتضی علیهم السلام.
۹. حسینی شاهرودی، سید محمود (۱۴۰۲). کتاب الحج (لشاهرودی). قم: مؤسسه انصاریان.
۱۰. حسینی روحانی، محمد صادق (۱۴۱۲). فقه الصادق علیه السلام. قم: مدرسه الامام الصادق علیه السلام.
۱۱. حکیم طباطبایی، سید محسن (بی تا). نهج الفقاهه. قم: انتشارات ۲۲ بهمن.
۱۲. حلی، حسین (۱۴۳۲). اصول الفقه. قم: مکتبه الفقه و الاصول المختصه.
۱۳. حلی، فخرالمحققین، و محمد بن حسن بن یوسف (۱۳۸۷). ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد. قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۱۴. حمیری، نشوان بن سعید (۱۴۲۰). شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلام. بیروت: دار الفكر المعاصر.
۱۵. خوبی، ابوالقاسم (۱۴۱۷). الهدایه فی الاصول. قم: مؤسسه صاحب الامر علیه السلام.
۱۶. خوبی، ابوالقاسم (۱۴۲۲). محاضرات فی اصول الفقه. تقریر: محمد اسحاق فیاض. قم: مؤسسه احیاء آثار السید الخویی.
۱۷. خوبی، ابوالقاسم (۱۴۲۸). غایه المأمول. قم: مجمع الفكر الاسلامی.
۱۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲). مفردات الفاظ القرآن. لبنان: دار العلم - الدار الشامیه.
۱۹. سبحانی تبریزی، جعفر (۱۴۲۴). ارشاد العقول الی مباحث الاصول. قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۲۰. سبزواری، سید عبدالاعلی (۱۴۱۳). مهذب الاحکام (للسبزواری). قم: مؤسسه المنار.
۲۱. سیفی مازندرانی، علی اکبر (۱۴۲۵). مبانی الفقه الفعال فی القواعد الفقهیه الاساسیه. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۲۲. شعرائی، ابوالحسن (۱۳۷۶). شرح فارسی تجرید الاعتقاد. تهران: کتابفروشی اسلامیه.
۲۳. شهابی، محمود (۱۳۳۲). قواعد فقه. تهران: دانشگاه تهران.
۲۴. سنقر، محمد (۱۴۲۸). المعجم الاصولی. قم: منشورات الطیار.
۲۵. طاهری، حبیب الله (۱۴۱۸). حقوق مدنی (طاهری). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه.

۲۶. طرابلسی، ابن براج، و قاضی، عبدالعزیز (۱۴۰۶). المذهب (لایق البراج). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۲۷. طوسی، ابوجعفر محمدبن حسن (۱۳۸۷). المبسوط فی فقه الامامیه. تهران: المکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه.
۲۸. طوسی، ابوجعفر محمدبن حسن (۱۴۰۷). الخلاف. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۲۹. عاملی، کرکی، و محقق ثانی، علی بن حسین (۱۴۱۴). جامع المقاصد فی شرح القواعد. قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۳۰. العسکری، ابوهلال الحسن بن عبدالله (۱۴۱۲). معجم الفروق اللغویه. قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۳۱. فاضل، محمدصادق، و قائمی، محمدجواد (۱۳۹۸). بررسی قاعده الامتناع بالاختیار لایقانی للاختیار. نشریه مبانی فقهی حقوق اسلامی، شماره بیست و چهارم، ۱۱۹-۱۳۹.
۳۲. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰). کتاب العین. قم: نشر هجرت.
۳۳. فنواتی، جلیل، محقق داماد، سیدمصطفی، وحدتی شبیری، سیدحسن، و عبدی پورفرد، ابراهیم (۱۳۷۹). حقوق قراردادها در فقه امامیه. تهران: سمت.
۳۴. محمدی گیلانی، محمد (۱۴۲۱). تکمله شوارق الالهام. قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
۳۵. مراغی، سیدمیر عبدالفتاح بن علی حسینی (۱۴۱۷). العناوین الفقهیه. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۳۶. مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی (۱۳۸۹). فرهنگ نامه اصول فقه. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، معاونت پژوهشی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.
۳۷. مشکینی، میرزاعلی (بی تا). مصطلحات الفقه. بی جا: بی نا.
۳۸. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۱۱). القواعد الفقهیه (لمکارم). قم: مدرسه امام امیرالمؤمنین علیه السلام.
۳۹. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۱۸). انوار الفقاهه، کتاب الحدود و التعزیرات (لمکارم). قم: انتشارات مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام.
۴۰. موسوی خمینی، سیدروح الله (۱۴۱۵). مناهج الوصول الی علم الاصول. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۴۱. موسوی خمینی، سیدروح الله (۱۴۲۳). تهذیب الاصول. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۴۲. موسوی خمینی، سیدمصطفی (۱۴۱۸). تحریرات فی الاصول. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس (ره).
۴۳. موسوی خمینی، سیدمصطفی (۱۴۱۸). دروس الاعلام و نقدها. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۴۴. میرسجادی، محمدحسین (۱۳۷۹). الهدایه الی غوامض الکفایه. تهران: محلاتی.
۴۵. نجفی، محمدحسن (۱۴۰۴). جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۴۶. نجفی دولت آبادی، محمدحسین (بی تا). شرح فارسی کفایه الاصول. قم: چاپخانه علمیه.
۴۷. واسطی زبیدی، محب الدین و حسینی، سیدمحمدمرتضی (۱۴۱۴). تاج العروس من جواهر القاموس. بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
۴۸. هاشمی شاهرودی، محمود، و همکاران (۱۴۲۳). موسوعه الفقه الاسلامی طبقاً لمذهب اهل البيت علیهم السلام. قم: مؤسسه دایره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام.
۴۹. هاشمی شاهرودی، محمود، و همکاران (۱۴۲۶). فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام. قم: مؤسسه دایره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام.

۵۰. همدانی، آقارضا بن محمد هادی (۱۴۱۶). مصباح الفقيه. قم: مؤسسه الجعفریه لاحیاء التراث و مؤسسه النشر الاسلامی.
۵۱. یزدی، سیدمصطفی (۱۴۰۶). قواعد فقه. تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.
۵۲. یزدی، سیدمصطفی (بی تا). بررسی فقهی حقوق خانواده، نکاح و انحلال آن. قم: بی نا.

